



مشهد؛ بازخوانی هویت شهر در آینه محله‌های تاریخی

در یکی از نشست‌های چهارشنبه‌های روزنامه خراسان، اهمیت محله و هویت شهری را در ساختن شهروندانی چون اخوان ثالث و... بررسی کردیم

فاطمه ملک‌زاده | روزنامه‌نگار

در هیاوهی توسعه‌یافتگی‌های مدرن و گسترش کالبدی شهرها، مفاهیم اصیلی مانند «محله» که روزگاری ستون فقرات زیست اجتماعی کلان‌شهرهایی چون مشهد بودند، در حال رنگ باختن‌اند. بسیاری از پهنه‌های جدید شهری که امروز تنها نقش خوابگاه را برای ساکنان ایفا می‌کنند، فاقد روح، تاریخ و هویت جمعی برآمده از تعاملات انسانی هستند. در نگاه پژوهشگران تاریخ و هویت شهر، بازگشت به الگوهای زیست قدیم، نه یک انتخاب نوستالژیک، بلکه ضرورتی برای بازبانی انسجام اجتماعی در شهری است که بیش از هر زمان دیگری به ریشه‌های هویتی خود نیاز دارد. چندی قبل در نشست با حضور رضا سلیمان‌نوری، پژوهشگر تاریخ مشهد که به بهانه سالروز درگذشت مهدی اخوان ثالث برگزار شده بود، این پرسش بنیادین مطرح شد که اساسا «محله» چیست و چگونه می‌توان میان کالبد سرد ساختمان‌های امروزی و روح گرم محله‌های دیروز، پیوندی دوباره برقرار کرد؟ این گزارش بر آن است تا با واکاوی ساختار محلات قدیم مشهد، نقش شخصیت‌هایی همچون مهدی اخوان ثالث را در تبلور هویت بومی این شهر بررسی کند.



اخوان؛ پیوند محله‌های کهن با قله‌های شعر نو

یکی از جذاب‌ترین موضوعات در بازخوانی هویت فرهنگی مشهد، جایگاه «مهدی اخوان ثالث» است. در فضای نخبگانی، بسیاری به اشتباه اخوان را صرفاً شاعری تهرانی می‌دانند که تنها نامی از مشهد با خود دارد؛ اما سلیمان‌نوری با رد قاطع این انگاره، تأکید می‌کند که جان‌مایه شعر اخوان، محصول زیست او در همان محله‌های اصیل مشهد است. او می‌گوید: «رديای محله‌های چهارباغ و سراب در تاروپود اشعار اخوان تنیده شده است. اخوان هرگز از مشهد کنده نشد؛ بلکه مشهد را با خود به پایتخت برد و در قالب زبان فاخر خود بازسازی کرد. او عصاره تمدنی است که در کوچه‌پس‌کوچه‌های مشهد شکل گرفت و در هیبت شعر نوبه بلوغ رسید.»

سلیمان‌نوری در روایتی شنیدنی از ماجرای دفن اخوان ثالث در توس می‌گوید: «آنچه امروز اخوان را در جوار فردوسی جای داده، نتیجه یک تصمیم تصادفی نیست. وقتی بزرگان مشهد برای بازگرداندن پیکر او به توس ایستادگی کردند، در واقع بر پیوند ناگسستنی هویت بومی مشهد با تاریخ ادبی ایران تأکید می‌کردند. آن‌ها اجازه ندادند مفاخر این شهر در غربت پایتخت به فراموشی سپرده شوند؛ چرا که معتقد بودند خاک توس، امتداد همان محله‌های قدیمی است که اخوان در آن‌ها نفس کشیده بود.»

این عمق نفوذ هویتی، تنها مختص به اخوان نیست. مشهد مهد پرورش بزرگانی است که هر کدام گوشه‌ای از تاریخ این مرزومر را روشن نگاه داشته‌اند. از فروغ السلطنه آذرخشی که در حوزه ادبیات و فعالیت‌های اجتماعی نامی ماندگار دارد، تا علی ظریفیان که از معماران اندیشه معاصر شهر است؛ و از احمد قهرمان، پدر علم گیاه‌شناسی ایران، تا دکتراحمد رضا شفیعی که کتی که ستون استوار ادبیات معاصر ایران است. سلیمان‌نوری معتقد است حضور این چهره‌های تکرارنشده، گواه بر این است که مشهد هرگز شهری تک‌بعدی نبوده و همواره در خود ظرفیت‌هایی برای تولید نخبگان جریان‌ساز داشته است.

با این حال، سلیمان‌نوری در پایان این واکاوی، لب به انتقاد می‌کشد. او وضعیت کنونی بی‌توجهی به هویت تاریخی مشهد را زنگ خطری جدی می‌داند. او معتقد است سیستم آموزشی فعلی، با تأکید بر حفظیات و دوری از «تفکر انتقادی»، بزرگ‌ترین سد در برابر بازتولید چنین نخبگانی است. او می‌گوید: «وقتی ماهویت محله‌ها را ویران می‌کنیم و پیوند نسل جوان با تاریخ شهرش را قطع می‌کنیم، بناید انتظار داشته باشیم که دوباره اخوان‌ها و شفیعی‌ها متولد شوند. نقد ما به وضعیت امروز، نه از سر نوستالژی، بلکه از سر ضرورت است؛ ضرورتی برای این که دوباره یادگیریم چگونه در این شهر، انسان‌هایی متفکر و هویت‌مند تربیت کنیم.»

اما چالش اصلی که در نهایت به چشم می‌آید، این است که چگونه می‌توان این میراث عظیم را به نسل‌های بعدی منتقل کرد؟ سلیمان‌نوری با نگاهی نقادانه به وضعیت فعلی، معتقد است که ما با یک «گسست نسلی» مواجه هستیم. وقتی چهره‌های شاخصی همچون اخوان ثالث یا شفیعی کدکنی را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که آن‌ها محصول یک محیط غنی و پر از محرک‌های فکری بوده‌اند؛

محیطی که در آن، تاریخ محله و فرهنگ بومی، بخشی از هویت فرد بود. اما امروز، با تغییر ساختار آموزشی و تمرکز بیش از حد بر دانش‌های فنی و بی‌روح، ما در حال تولید «فنی‌کاران بی‌هویت» هستیم، نه «متفکران صاحب‌تجربه». او می‌گوید: «اگر سیستم آموزشی ما نتواند دانش‌آموز را با تاریخ کوچه‌خانه‌اش، با داستان محله‌اش و با میراث بزرگانی چون اخوان ثالث آشنا کند، ما در واقع نسل‌هایی را تربیت می‌کنیم که در شهر خودشان، غریبه‌اند.» این بحران آموزشی، در واقع همان عاملی است که باعث شده است بسیاری از دستاوردهای هویتی مشهد، تنها در قالب کتاب‌های تاریخ یا اشعار کهن باقی بماند و در زندگی روزمره شهروندان، رنگی نداشته باشد. برای عبور از این وضعیت، ما نیازمند بازنگری در نگاهمان به «آموزش شهرشناختی» هستیم؛ آموزش‌هایی که فرد را نه تنها با جهان، بلکه با ریشه‌های جغرافیای خود نیز پیوند دهد.

مشهد امروز، بیش از آنکه به برج‌سازی‌های بی‌هویت نیاز داشته باشد، به بازگشت به آن روح جمعی و «محله‌محوری» نیاز دارد که روزگاری، ستون استوار تمدن شهری این دیار بوده است. این گزارش، دعوتی است به تأمل در آنچه بوده ایم و بازشناسی آنچه می‌توانیم باشیم.



فرهنگ بودند، جای خود را به مسیرهای ترافیکی و بلوک‌های سیمانی داده‌اند که هیچ حافظه مشترکی ندارند. این وضعیت باعث شده است که شهر روند، با وجود حضور در یک جغرافیای مشخص، احساس غریبگی کند. این غریبگی، ریشه در نبود همان «واحد عاطفی» دارد که محله در گذشته ایفا می‌کرد. وقتی محله از میان برود،

پیوند میان انسان‌ها بسیار سست شده است. سلیمان‌نوری معتقد است که مادر حال‌گذار از «شهر زیست‌پذیر» به سمت «شهر مصرف‌گرای کالبدی» هستیم. در این گذار، فضاهای عمومی که روزگاری محل تعامل، گفت‌وگو و تبادل

در سوگ پیوند‌های سُست شده

پیش از آن که به معنای عمیق محله بپردازیم، باید از بحرانی سخن گفت که گریبانگیر بسیاری از کلان‌شهرهای معاصر شده است؛ بحران «ناشناختگی». در شهرهای امروزی، با وجود آن که تراکم جمعیت افزایش یافته،

۶ محله؛ شهر مشهد در نقشه ۱۲۴۸

اگر بخواهیم کالبد محله‌های قدیم مشهد را به دقت بازخوانی کنیم، نقشه سال ۱۲۴۸ خورشیدی، سندی بی‌بدیل به شمار می‌آید؛ نقشه‌ای که مشهد را نه شهری یکپارچه و بی‌هویت، بلکه مجموعه‌ای از شش واحد مستقل و خودکفا نشان می‌دهد. بر اساس این نقشه، مشهد از شش محله نوغان، عیدگاه، چهارباغ، سراب، بالاخیابان و پایین‌خیابان تشکیل شده بود؛ محله‌هایی که هر یک، نه یک بخش الحاقی به دیگری، بلکه یک شهر کوچک مستقل با امکانات کامل بود.

سلیمان‌نوری در توصیف این ساختار توضیح می‌دهد: «هر محله‌ای در مشهد آن روزها، مسجد اختصاصی، حمام، مدرسه و حتی قبرستان ویژه خود را داشت. ساکنان هر محله از تولد تا مرگ، بدون آن که نیازی به ترک محدوده زیست‌شان داشته باشند، تمام چرخه زندگی را در همان محله طی می‌کردند.» این خودکفایی بود که به هر محله، استقلال هویتی و شخصیت کالبدی منحصر‌فرد می‌بخشید؛ به گونه‌ای که ساکنان هر محله، خود را با نام و نشان همان محله می‌شناختند.

این ساختار خودکفا که در نقشه ۱۲۴۸ مشهد مشهود است، نشان‌دهنده یک مدیریت هوشمندانه در مدیریت نیازهای انسانی بود. در آن دوران، هر محله با داشتن مسجد، حمام و مدرسه اختصاصی، نه تنها از نظر اقتصادی، بلکه از نظر فرهنگی و آموزشی نیز یک اکوسیستم کامل محسوب می‌شد. این ویژگی باعث می‌شد که سلسله‌مراتب اجتماعی و فرهنگی در هر محله به دقت شکل بگیرد. برای مثال، مدرسه تنها محل آموزش درس نبود، بلکه مرکز تبادل اخبار و شکل‌گیری افکار عمومی در سطح محله بود. حمام‌ها هم‌فراز از یک فضای بهداشتی، عرصه‌هایی برای معاشرت و شنیدن روایت‌های روزمره بودند. سلیمان‌نوری معتقد است که



مدت زمان طولانی زندگی می‌کند، با همسایگانش در دبستان و دبیرستان همراه بوده و خاطراتش در کوچه و پس‌کوچه‌های آن شکل گرفته است. اگر این عنصر شناخت متقابل میان آدم‌ها نباشد، محله عملاً معنای خود را از دست می‌دهد.» در واقع، محله‌های قدیم مشهد تنها مجموعه‌ای از خانه‌ها نبودند؛ بلکه واحدهای مستقلی بودند که نیازهای فرهنگی، اجتماعی و عاطفی ساکنان را تأمین می‌کردند.

مهاجرت؛ موتور محرک تحولات هویتی و اقتصادی مشهد

در این جلسه، سلیمان‌نوری مسیر تحول مشهد را بررسی کرد؛ مسیری که طی آن نباید از نقش تعیین‌کننده مهاجرت‌های بزرگ غافل شد؛ جریانی که نه تنها جمعیت شهر را تغییر داد، بلکه روح اقتصادی و هویتی آن را نیز دگرگون ساخت. یکی از مهم‌ترین این جریانات، مهاجرت گسترده ایرانیانی بود که از جمهوری‌های شوروی، به‌ویژه

پس از وقوع انقلاب اکتبر، به سمت مشهد روانه شدند. این مهاجران که حامل دانش، سرمایه و تجربیات متفاوت بودند، مشهد را نه صرفاً یک شهر مذهبی، بلکه به یک قطب تجاری و هویتی بزرگ تبدیل کردند. این جریان مهاجرتی، تنها جابه‌جایی جمعیت نبود، بلکه نوعی «تلاقی فرهنگی» بود که مشهد را با جهان بیرون پیوند می‌داد. مهاجرانی



که از مناطق شمالی و جمهوری‌های شوروی به مشهد می‌آمدند، با خود نگاهی متفاوت به تجارت و سازمان‌دهی اجتماعی داشتند. آن‌ها نه تنها به دنبال سکونت، بلکه به دنبال ایجاد «مراکز نفوذ» بودند. سلیمان‌نوری با دقت به این نکته اشاره می‌کند که چگونه این مهاجران توانستند میان «اصالت مذهبی مشهد» و «روش‌های مدرن تجاری» تعادل برقرار کنند. این تعادل، باعث شد که مشهد بتواند از یک شهر سنتی، به یک قطب اقتصادی منطقه‌ای تبدیل شود. با این حال، این فرایند بدون چالش نبود؛ مهاجرت گسترده، فشار بر ساختارهای قدیمی محله‌ای را دوچندان کرد.

تقابل میان ساکنان قدیمی که به حفظ سنت‌های محله‌ای وفادار بودند و مهاجران جدید که با انگیزه‌های اقتصادی و نوسازی حرکت می‌کردند، نوعی دگرگونی در بافت اجتماعی شهر ایجاد کرد. اما نکته مهم این جاست که مشهد، برخلاف بسیاری از شهرها، توانست این تنوع را به جای آن که به آشوب تبدیل کند، به یک «قدرت هویتی» تبدیل کند؛ قدرتی که در آن، هویت بومی با تجربیات جدید مهاجران، بازتعریف شد. سلیمان‌نوری در تحلیل این دوره تأکید می‌کند: «مشهد به دلیل موقعیت

منحصر به فرد خود به عنوان مقصد اصلی زیارتی، همواره آهن‌ربایی برای مهاجران بوده است. اما آنچه در دوران مهاجرت‌های پس از انقلاب اکثراً رخ داد، فراتر از یک جابه‌جایی جمعیت ساده بود؛ این مهاجران به دنبال ایجاد بستری برای تثبیت هویت و تجارت خود بودند و مشهد نیز با ظرفیت‌های خود، بستری را فراهم کرد که این نیروهای تازه، بتوانند با تکیه خود با ساختار سنتی شهر، موجی از پویایی را ایجاد کنند. این پیوند میان سنت زیارتی و پویایی تجاری مهاجران، یکی از ستون‌های اصلی هویت مشهد معاصر را بنا نهاد.

این جریان مهاجرتی باعث شد مشهد از یک شهر با ساختار محله‌ای بسته و خودکفا، به سمت ساختاری بازتر و در عین حال پیچیده‌تر حرکت کند. اگرچه این روند به فرسایش ساختارهای قدیمی انجامید، اما هم‌زمان، تنوع فرهنگی و اقتصادی بی‌نظیری را به شهر تزریق کرد که مشهد را از همسایگان خود متمایز ساخت. در واقع، این تقابل میان «ثبات محله‌های قدیمی» و «پویایی مهاجران جدید»، همان فرایندی بود که مشهد را به شهر امروز بدل کرد؛ شهری که همواره میان حفظ ریشه‌های خود و پذیرش تغییرات بزرگ، در حال نوسان بوده است.